

« تحلیلی درباره اعتقادات و اندیشه‌های کلامی مولوی »

حاج ملا حسن ادیبی

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على سيدنا محمد و على آله و اصحابه الطيبين الطاهرين اجمعين.

ضمن قدردانی از مساعی ستاد محترم برگزاری کنگره. بهمه مدعوین ارجمند به خصوص استادان و دانشمندان عالیقدری که از دور رنج سفر را به خود هموار و مشعل پرفروغ این محفل معنوی و روحانی و علمی گردیده‌اند مراتب خیرمقدم را به یاد مولوی بشعری از خود مولوی می‌گوییم:

مه‌نزلگه‌ی دیده‌م ناو پاشی‌ی که رده‌ن
چه شم‌نه‌نداز به‌رز، بی‌توزو گه‌رده‌ن

محور عرض بنده امروز تحلیلی است از مولوی در دو اصل اصیل اصولی. اول عینیت صفات و یا زیادت آنها نسبت به ذات واجب‌الوجود. دوم استحسان و استقباح شرعی و یا عقلی که قریب یازده قرن است معرکه بین محققین متکلمین اسلامی از تسنن و تشیع و اعتزال بوده و هست. که بعد از ترسیم خط ذوقی مولوی و تحلیل اجمالی مطالب ضروری آن به توجیه آن دو اصل می‌پردازد.

اعتقادات و اندیشه‌های کلامی مولوی به‌خصوص در الهیات و اثبات مبدا و

توحید بر دو نوع است. یکی اندیشهٔ مماشاتی با محققین متکلمین که توجه از اثر بسوی مؤثر است. و آن را با معیار منطقی استدلال «اَنّی» می‌نامند. دیگری که خود به آن مؤمن و معتقد بوده و رمز و راز خلقت را می‌داند «ولیعبدون» را قالب «لیعرفون» می‌شمارد و از این طریق لگهٔ تعارض کلام اعجازی و قدسی خدا را در حکمتِ سرشت برطرف می‌نماید بینش عرفانی و اوج از حجاب ظاهری و ناسوتی بسوی شهود غیبی و معنوی و بعد توجه از عالم مشاهده و امر به سوی عالم خلق که این نوع توجه را با منطقِ منطقی برهان (لَمّی) می‌نامند. اینجا است که در قسمت فارسی از عقیدهٔ مرضیه می‌فرماید:

میان اهل دل ای دلِ خود آرا خود آرا دان تو مدلول خدا را
پس آنکه گو خدای گر نبودی بشو پس شد بما کی رخ نمودی

حال کدام دل و کدام اهل دل معشوق مولوی بوده؟! آری آن دل همان دلی است که گوهر خارج از صدف کون و مکان را در خود جا داده و می‌دهد و آن دل همان دلی است که عرش خدا و محیط بر نظام هستی و تک تک موجودات محتوای نظام را در نوع خود ابداع مایمکن می‌داند و می‌گوید که خطا بر قلم صنع نرفته و نخواهد رفت و این اهل همان اهلی است که سعدی می‌گوید:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند
ببنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

آری، این اهل همان اهلی است که گوید:

کعبه هر چندی که خانه برّ او است خلقت من نیز خانه سُر او است
تا بکرد آن خانه را در وی نرفت وان در این خانه بجز آن حَیّ نرفت
کعبه را یکبار بیتی گفت یار گفت یا عبدی مرا هفتاد بار

خلاصه آن قوم همان قومی است که سید قطب که جان داد و جان را به اسلام راستین داد، در تفسیر فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه در سوره مائده می‌فرماید: حب خدا نسبت به این قوم و حب متبادل قوم لامتناهی، و در حد تعبیر متناهی نبوده و نخواهد بود. و این یک باب ذوقی و عرفانی است که بعضی از ارباب راستین متصوفه بدان مقام اوج نموده‌اند و اضافه می‌کند که در تلاوت کلام الله مجید هر بار به این آیه کریمه می‌رسیم ابیات حضرت رابعه عدوی را که خود یکی از ارباب صادق آن ذوق بوده در نظر خودنمایی می‌کند که گفته:

ولیتک تحلوا و الحیوأة مریرة	ولیتک ترضی و الانام غضاب
ولیت اللذی بینی و بینک عامر	بینی و بین العالمین خراب
اذا صح منک الود فالكُل هین	و کُل ما فی التراب تراب

فاما نظر مولوی نسبت به اصل اول (یعنی ذات و صفات) هم صدا با مرحوم علامه شیخ عبدالقادر مهاجر کردستانی شارح تهذیب الکلام تفتازانی و علامه جلال الدین محلی شارح جمع الجوامع سبکی برخلاف نظر همه محققین کلامی از هر سه فرقه اسلامی در شرح تجوید طوسی و شرح مواقف به شرح مقاصد و حواشی آنان یک نظر تحلیلی تقریبی است بین مذاهب ثلاثه تسنن و تشیع و اعتزال که بدین طریق معرکه یازده قرنی را بحث لفظی و مأل را یکی می‌دانند و می‌گویند که هر یک از محققین فوق التوصیف بدور از شائبه استرواح و غیره به عمق مقصود دیگری توجه می‌کرد بحثی جز طلب تحریر مُراد پیش نمی‌آمد. اینجا است که در قسمت کُردی عقیده المرضیه می‌گوید:

ته و کهس و اقه ولی ههس به زیاده	له سیفات، خه واس ده کا ئیراده
خاسه وهسفی عیلم دانستهن شعور	خاسه ئیراده قهسدیکی مهشهور
بو وهسفی قودرهت خاسه ئاماده	ته ئسیری عهلا و یسفی ئیراده

فقس علیها سائر الصفات	چ حاجت قهلم توولی پی بدات
قهسدى به سیفات پی موبادیه	ته و کهس که ده لی سیفات عه بنیه
قُل هذا المعنى و هو أنّما	لکن کام مه عنای لی ده کا ته ما
یصدرُ عنه بدون الصفات	مع تلك الصفات یصدرُ عن الذات
والله اعلم بالصدق و الجل	انّ المال واحدُ فی الكل

و اما نظر مولوی در اصل استحسان و استقباح شرعی و یا عقلی همصدا با همه محققین اشاعره جهة محسنه و مقبحه را در حد امکان بعنوان حکمت تشریعی و احکام الهی قبول دارند. نه بعنوان مثبت حکم عندالله. زیرا اثبات و الزام حق را عین ناحق دانسته و شناخت احکام فقهی را توقیفی و بحق موکول به ورود شرع و وحی و بعثت می دانند. اینجا است که در قسمت فارسی از عقیده المرضیه می فرماید:

جهان جز بهر او محکوم کس نیست
 جز او حاکم کجا، کس چیست کس کیست
 خدائی و حکم بروی کذب مطلق
 وجوب و فرض بر حق عین ناحق
 کرا آن وسعت علم فسیح است
 که گوید آن حُسن و آن یک قبیح است
 اگر مدح و ثواب است او است داند
 وگر ذمّ و عقاب است او است داند
 اگر داده ثوابت، فضل او را است
 وگر کرده عقابت، عدل او را است

در اینجا ضروری است تحلیلی بیشتر و متناسب با زمان نیز از سیدقطب

بشنویم. سید در کتاب تصورات الاسلام و مقوماته در رد نظر شیخ محمد عبده می‌گوید: قال رحمة الله في رساله التوحيد. فالوحي بالرسالة الالهية اثر من اثارالله. والعقل الانساني اثر ايضا من اثارالله في الوجود. و اثارالله يجب ان ينسجم بعضها مع بعض و لا يعارض بعضها بعضاً و هذا صحيح في عمومه. و لكن يبقى ان الوحي والعقل ليساندين فاحدهما اكبر من الآخر واشمل واحدهما جاء ليكون هو الاصل الذي يرجع اليه الآخر. والميزان الذي يختبر الآخر عنده مقرراته و مفهوماته و تصوراته و يصحح به اختلافاته و انحرافاتهما و لاشك توافق و انسجام ولكن على هذا الاساس لاعلى اساس انهما ندان متعادلان و كفوا احدهما تماماً للآخر فضلاً على ان العقل المبرء من النقص و الهوى لا وجود له في دنيا الواقع و انما هو مثال. و اطلاق كلمة العقل مبدء الخطر.

سید در تفسیر چهارمین مرحله تحریم نهایی خمر و میسر و غیره در سوره مائده می‌فرماید:

و لانريد ان ندخل بهذه المناسبة في الجدل الذي اثاره المعتزله حول الحكم بانّ الخمر رجس هل هو ناشى عن امر الشارع سبحانه بتحريمها ام انه ناشى عن صفة ملازمة للخمر في ذاتها و هل المحرّمات محرّمات لصفة ملازمة لها. ام ان هذه الصفة تلزمها من التحريم. فهو جدل عقيم في نظرنا و غريب على المحس الاسلامى. والله حين يحرم شيئاً يعلم. سبحانه لم حرمة سوء ذكر سبب التحريم او لم يذكر. و سواء كان التحريم لصفة ثابتة في المحرّم او لعلّة تتعلق بمن يتناوله من ناحية ذاته او من ناحية مصلحة الجماعة فالله سبحانه هو الذي يعلم الامر كله والطاعة لأمره واجبة والجدل بعد ذلك لا يمثل حاجة واقعية و الواقعيته هي طابع هذا المنهج الرباني و لا يقولن احد. اذا كان التحريم لصفة ثابتة في المحرّم فكيف ابيح اذاً قبل تحريمه فلا بد ان الله سبحانه. حكمة في تركه فترة بلا تحريم و مرد الامر كله الى الله و هذا مقتضى الوهيته سبحانه. و استحسان الانسان او

استقباحه ليس هو الحكم في الأمر و ما يرا. علة قد لا يكون هو العلة و الأدب مع الله يقتضى تلقى احكامه بالقبول والتنفيذ. سواء عرفت حكمتها او علتها ام ظلت خافيته. والله يعلم و انتم لا تعلمون ان العمل بشريعة الله يحب ان يقوم ابتداء على العبودية.

على الطاعة لله اظهاراً للعبودية له سبحانه فهذا هو الاسلام. بمعنى الاستسلام و بعد الطاعة يجوز للعقل البشرى ان يتلمس حكمة الله بقدر ما يستطيع. فيما امر الله به او نهى عند. سواء بين الله حكمته ام لم بينها. و سواء ادركها العقل البشرى ام لم يدركها. فالحكم في استحسان شريعة الله فى امر من الامور ليس هو الانسان. انما الحكم هو الله. فاذا امر الله او نهى فقد انتهى الجدل و لزم الأمر او النهى. فأما اذا ترك الحكم للعقل البشرى فمعنى ذلك ان الناس هو المرجع الاخير فى شرع الله. فاين مكان الالهية حقية اذن و اين مكان العبودية.

حضار محترم با عنایت به تحلیل معروض تصدیق می فرمایند که تهمت شرك در اصل اول و تحجّر در اصل دوم شيخ ابى الحسن اشعري واقعاً بى مورد و ناشى از استرواح در تعقل عميق كلام شيخ است و بس.

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته و آخر اعوانا ان الحمد لله رب العالمين.

در پایان بنام يك روحانى ايرانى اسلامى از مقام معظم رهبرى حضرت آية الله خامنه‌اى مدظله العالى استدعا دارد كه مقرر فرمايند شوراي مجتهدين از همه كشورهاي اسلامى تشكيل بشود و تقريب مذاهب را جايگزين تفرقه و ارداتى مذلت بار بنمايند كه در پرتو توحيد و وحدة كلمه بتوان با عرضه تمدن پر محتواى اسلامى جهان بشریت را از اين شرارت شيطانى و درندگى در عنوان زيبا و فريباي فتوحات فرهنگى و صنعتى رهايى بخشند و خود پرچمدار اشراقات و ثمرات علمى امروز شده و مجد و عظمت تاريخى مسلمين راستين را بازيابند.